



دکتر علوی دربارهٔ روش‌های علمی در ریاضیات

رتال جامع علوم انسانی

□ آقای دکتر علوی نیا، ضمن تشکر از جنابعالی، ابتدا مختصری دربارهٔ زندگی و آثار علمی خود توضیح بدهید؟
■ در سال ۱۳۲۲ در کاشان به دنیا آمدم. همانجا در رشتهٔ ریاضی دیپلم گرفتم، بعد به دانشکدهٔ فنی دانشگاه تهران آمدم و در ۱۳۴۶ با درجه فوق لیسانس در رشتهٔ مهندسی شیمی فارغ‌التحصیل شدم. بلافاصله عضو هیأت علمی دانشگاه تبریز شدم و بعد با بورس وزارت علوم در ۱۳۴۹ به دانشگاه کارل پراگ رفتم. متأسفانه به علت گرفتاریهای شخصی به وطن عزیز برگشتم و در کنسرسيوم سابق نفت و سپس پتروشیمی ایران - ژاپن مشغول کار شدم. مجدداً در ۱۳۵۳ برای ادامه تحصیل به دانشگاه لندن رفتم و در بدفورد کالج آن دانشگاه امتحانات ورودی دوره تحصیلات تکمیلی (qualifying course) را با موفقیت گذراندم. نکته قابل ذکر این است که

کواين و ويتگنشتاين که هر دو تحت تأثير راسل به فلسفهٔ رياضيات روی آورده‌اند، آرای متفاوتی در معرفت‌شناسی ریاضی دارند. به نظر ويتگنشتاين، جست و جوی راسل برای یافتن مبانی تردیدناپذیر معرفت بشر و به‌خصوص تلاش او برای تأسیس رياضيات بر مبنای منطقی، تلاشی عبث بوده است. در نظام فلسفی کواين، پایگاه معرفت‌شناختی قضایای ریاضی و قضایای علوم تجربی یکی است. از دکترسهراب علوی نیا که از تحصیل در رشتهٔ فنی به فلسفه روی آورده است در سال گذشته آثار «درآمدی بر رسالهٔ ويتگنشتاين» و «معرفت‌شناسی ریاضی ويتگنشتاين و کواين» منتشر شده است. گفت‌وگوی حاضر دربارهٔ این دو کتاب است که از نظر خوانندگان می‌گذرد.



ریاضیات و فیزیک نظری داشته باشد.» حالا حرفم را با جمله معروف دیوید هیلبرت تکمیل می‌کنم. هیلبرت می‌گوید: «فیزیک خیلی برای فیزیک دانان، دشوار است» منظورش این است که چون ریاضی نمی‌داند کارشان دشوار می‌شود. به نظر من فیزیک دانی هم که فلسفه نداند تلقی او از فیزیک خیلی سطحی است.

درباره زندگی ام اضافه می‌کنم که بالاخره دکترای فلسفه تحلیلی را با بورس وزارت علوم از دانشگاه ویلز در بریتانیا گرفتم و اکنون نزدیک هفده سال است که در دانشگاه شهید بهشتی تدریس می‌کنم. در دانشگاههای تهران، شریف، امیرکبیر و آزاد نیز به عنوان استاد مدعو به تدریس اشتغال داشته‌ام. بخشهای فلسفه زبان و معرفت‌شناسی کتاب **تحلیل فلسفی** جان هاسپرس را حدود یازده سال پیش ترجمه کردم. این کتاب درسی از زمان دانشجویی خودم بر

در تمام این دوره نه از رشته شیمی خوشم می‌آمد و نه از شغل مهندسی. آرام نبودم، التهاب و عطش عجیبی داشتم. گویی به دنبال گمشده‌ای به این در و آن در می‌زدم. با آشنایی با عرفای اسلام گمشده خود را پیدا کردم و احساس آرامش عمیقی نمودم. شغل مورد علاقه ام را معلمی ورشته مورد نظرم را فلسفه یافتم. البته همانطور که در کتاب **فلسفه اخلاق** هم گفته‌ام هنوز با راسل هم عقیده‌ام که «فقط کسی می‌تواند مسائل فلسفی را درک کند که پایه محکمی در

من اثر گذاشته و خیلی برایم مطرح بود. کتاب دیگر فلسفه اخلاق پروفیسور اتکینسون بود. اخیراً هم کتاب درآمدی به رساله ویتگنشتاین را ترجمه نمودم و بالاخره کتاب معرفت‌شناسی ریاضی را تألیف کردم. کتاب ماهیت بشر از دیدگاه ویتگنشتاین هم زیر چاپ است که انشاءالله به زودی منتشر می‌شود. مقالاتی هم در نشریات مختلف منتشر کرده‌ام که به نظر خودم، جذاب‌ترین آنها «شعر عرفانی فارسی تا قرن نهم» است که در مجله تحقیقات اسلامی در سال ۱۳۶۶. با مقدار زیادی غلط چاپی - چاپ شد.

□ تز دکترای شما درباره چیست؟

□ تز دکترای من درباره پایگاه معرفت‌شناختی قضایای ریاضی بود. عنوانش این است: راسل، ویتگنشتاین و کواین در جستجوی حقیقت 'Russell, Quine and Wittgenstein in Pursuit of Truth' که هنوز به فارسی درنیامده است.

□ آیا شما در آنجا شاگرد شاگردان ویتگنشتاین هم بوده‌اید؟ چه انگیزه‌ای باعث شد که به ویتگنشتاین توجه کنید؟

□ بله، با دو واسطه. من شاگرد هاورد ماونس بودم و او شاگرد رش ریس (Rush Rhees) است و رش ریس دوست و شاگرد ویتگنشتاین. ویتگنشتاین از دو جهت برای من مطرح بود. اولاً او فوق‌العاده مذهبی است و تلقی او از مذهب به برداشت من نزدیک است. فلسفه ویتگنشتاین دو وجه دارد. یکی از این وجه تأثیری است که از فرگه و راسل پذیرفته است و دیگری نقش شوپنهاور بر فرهنگ و اندیشه اوست. آرای شوپنهاور هم ریشه در آیین بودا دارد. البته او به آثار تولستوی هم علاقه داشت و بعضی نوشته‌اند، تمام فلسفه‌اش، همان فلسفه کانت است که به زبان دیگری بیان شده است. به نظر من تأثیر کانت را نمی‌توان نادیده گرفت ولی این حرف، خالی از اغراق نیست. کانت در شاهکارش نقد خرد ناب، نشان می‌دهد که الهیات، عقلی نیست ولی خودش فوق‌العاده مذهبی است و این خیلی شبیه رأی ویتگنشتاین است. برای ما ایرانیان مایه افتخار است که حجة الاسلام غزالی قبل از این دو نفر، همین مطلب را بیان کرده است. یادآوری جمله مشهور کانت بی‌مناسبت نیست: «من باید شناخت را انکار کنم تا جایی برای ایمان باز کنم.» ویتگنشتاین هم به صورت دیگری همین را می‌گوید: رساله منطقی - فلسفی هفت شماره اصلی دارد که هر کدام به شماره‌های اعشاری فرعی تقسیم شده‌اند، مگر شماره آخر که یک جمله بیشتر ندارد: «آنچه را که نمی‌توانیم درباره‌اش صحبت کنیم، باید مسکوت بگذاریم.» به عبارت دیگر درباره مذهب حرف یا معنایی نمی‌توان زد. این در واقع همان اشارت عرفای اسلام است. به قول مولوی:

بعد از این گر شرح گویم ابلهی است

زانکه شرح این ورای آگهی است
جاذبه دیگر ویتگنشتاین تعارض فکری او با مردان اندیشه دوران ماست. چون به نظر من برخورد اندیشه‌هاست که به تحریک حقیقت می‌انجامد. ویتگنشتاین در رساله آراء استادانش فرگه و راسل را نقد و رد می‌کند، در تحقیقات فلسفی به نقد و تحلیل عقاید قبلی خود می‌پردازد و آنها را از اساس مخدوش می‌شمارد. در فلسفه روش برخورد، بیش از نتیجه کار، مطرح است. ویتگنشتاین بدون شک تابعه بود. راسل می‌گوید یکی از مهم‌ترین وقایع فرهنگی زندگی من آشنایی با دانشجوی سابقم ویتگنشتاین بوده است.

□ شما فارغ‌التحصیل چه رشته‌ای از دانشکده فنی بودید؟

□ رشته من مهندسی شیمی بود ولی اصلاً آن را دوست نداشتم. اقناعم نمی‌کرد، از شغل مهندسی هم لذتی نمی‌بردم. گویی سرنوشت مرا به راه دیگری می‌کشاند.

□ بعد در انگلستان به حوزه فلسفی دیگری رفتید؟

□ بله، به حوزه فلسفه تحلیلی رفتم. همانطور که می‌دانید بنیانگذاران فلسفه تحلیلی معاصر، ریاضی‌دانانند. اینها دقت ریاضیات را به فضای تعقل فلسفی کشاندند. البته اصطلاح «حوزه» را شما می‌گویید. به اعتقاد قاطبه فیلسوفان کشورهای انگلیسی زبان و کشورهای اسکانندیناوی، فلسفه تحلیلی یک بخش خاص یا حوزه خاصی از فلسفه نیست؛ بلکه تمام فلسفه است.

□ چه جنبه‌های معرفتی‌ای بود که ویتگنشتاین را برای شما مطرح کرد؟

□ همانطور که اشاره شد، فلسفه مذهب و فلسفه اخلاق ویتگنشتاین خیلی نزدیک به کانت است. من تحصیل کرده انگلیسم، ولی فلسفه اخلاق انگلیسیها را نمی‌پذیرم. سودگرایی (Utilitarianism) را قبول ندارم با استادان انگلیسی‌ام هم در این باره مشاجره داشته‌ام. در اخلاق، کانتی هستم. یعنی امر مطلق اخلاقی کانت (Categorical Imperative) را با تمام وجود می‌پذیرم که کنایات عرفای اسلام هم مشعر بدان است. ویتگنشتاین، بدین اعتبار، واقعاً جذاب است.

□ علت جذابیت ایده‌های اخلاقی ویتگنشتاین را شما در چه می‌دانید؟

□ عرض کردم جاذبه‌اش در این است که من خودم هم همین عقیده مذهبی را دارم. عرفای اسلام چنین اشاراتی دارند. مولوی در مثنوی می‌فرماید: «عقل در شرحش چو خر در گل بخت»، باز در همان کتاب عزیز می‌گوید:

گفت پیغمبر که احمق هر که هست

او عدو ما و غول رهن است

عقل دشنام دهد، من راضیم

زانکه فیضی دارد از فیاضیم
این دو تقریر، ظاهراً متناقضند ولی با کمی توجه، تناقض برطرف می‌شود. ما باید زندگی فردی و اجتماعی خود را بر مبنای عقل و منطق قرار دهیم ولی الهیات، عقلی نیست. نمی‌توانیم با استدلال عقلی به مابعدالطبیعه برسیم. به قول مولوی:

اندر این ره گر خرد ره بین بُدی

فخر رازی راز دان دین بُدی
یعنی حتی فخر رازی که یکی از دو متکلم بزرگ تاریخ اسلام است، به اسرار دین واقف نیست. یعنی اثبات مابعدالطبیعه از راه عقل، امکان‌پذیر نیست. من حدود ده سال پیش در دوره کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، بخش فلسفه دین تحلیل فلسفی هاسپرس را درس می‌دادم. البته به درخواست و اصرار خود دانشجویان، او در آنجا تمام دلائل عقلی اثبات وجود خدا را با محکم‌ترین بیان رد کرده است. کانت هم در نقد خرد ناب قبلاً چنین کرده بود. فرار از مدرسه ابوحماد نیز اشاره به همین مطلب است. البته من ترجمه بخش دوم کتاب تحلیل فلسفی هاسپرس را منتشر نکردم. حالا ببینید: من خودم کاملاً مذهبی‌ام حداقل به اندازه کانت مذهبی هستم. منتها این موضوع را عقلی نمی‌دانم، نه اینکه در مسائل فردی و اجتماعی عقل را ملاک قرار ندهیم. ویتگنشتاین این مطلب را پس از نقطه عطف زبان‌شناختی (Linguistic turn) در فلسفه، به زبان دیگری بیان کرده است.

□ آقای دکتر به خاطر اینکه ما وارد بحث کتاب هاورد ماونس شویم ابتدا به طور اجمال درباره فلسفه اول ویتگنشتاین یا رساله منطقی - فلسفی اش توضیحاتی بفرمایید و اینکه چرا کتاب ماونس را برای ترجمه انتخاب کردید، آیا این اثر، شرح مقبولی از اندیشه های ویتگنشتاین است؟

■ بله، این بهترین شرح است. هاورد معلم خوبی است. مطالب دشوار را خیلی واضح و روشن بیان می کند. من در همه کلاسهای شرکت می کردم.

□ ماونس در کجاست؟

■ در دانشگاه ویلز، همانجا که ما درس می خواندیم. منتها من امتحانی با او نگذراندم. همان طور که می دانید سطح این کتاب خیلی پایین تر از کتاب خاتم انسکوم است. انسکوم سالها استاد همان کرسی ویتگنشتاین در دانشگاه کمبریج بود که اخیراً فوت کرد. ولی هدف

خودش به گروه فلسفه دانشگاه ویلز برای ملاقات رش ریس آمده بود و در جلسات انجمن فلسفه آنها شرکت کرده بود. در آنجا پروفیسور ایلام دیلمن به عنوان یک ویتگنشتاینی دو آتسه، شهرت جهانی دارد.

□ که در این کتاب هم به او اشاره کرده اید. ■ بله، دیلمن، مسلمان و اصلاً اهل استانبول است.

□ ویتگنشتاین شناس است؟

■ بله، بهتر است بگوییم مرید ویتگنشتاین است، صددرصد ویتگنشتاینی است.

□ درباره رساله منطقی - فلسفی مقداری برای خوانندگان توضیح بدهید. ویتگنشتاین در این رساله چه آرایبی دارد و در مسایل فلسفی چه می گوید تا بعد به تفاوت فلسفه اول و دوم ویتگنشتاین بپردازیم؟

■ رساله منطقی - فلسفی را به عنوان رساله دکترای ویتگنشتاین قبول کردند. متعین عبارت بودند از برتراند راسل و جرج ادوارد مور (G. E. Moore). مور نوشت که این رساله کار یک نابغه است و حداقل، استاندارد دانشگاه کمبریج را برای درجه دکترا تأمین می کند. همانطور که می دانید اعضاء معروف حلقه وین، رساله را در جلسات هفتگی خود، سطر به سطر می خواندند و روی آن بحث می کردند. کارنب می گوید: بعد از فرگه و راسل هیچ کس به اندازه ویتگنشتاین بر من اثر نگذاشته است. مهم ترین چیزی هم که از ویتگنشتاین یاد گرفته ام این است که قضایای منطقی و ریاضیات همانگویی یا توتولژی (Tautology) هستند. حلقه وینها می خواستند بدانند که ضرورت گزاره های ریاضی از کجا ناشی می شود. ما احساس می کنیم که این گزاره ها قابل انکار نیستند. همیشه دو به علاوه دو، چهار می شود. آیا ممکن است که ما در بحثهای فلسفی خود هم به چنین قطعی برسیم؟

راسل در اوایل قرن گذشته به نوعی افلاطون گرایی افراطی در فلسفه ریاضیات روی آورد. بعد تحت تأثیر این دانشجوی نابغه اش عقیده خود را تغییر داد، چنانکه در کتاب تکامل فلسفی من (My Philosophical Development) می گوید «قضایای ریاضی قرارداد زبانشناختی اند.» در خیلی از کتابهای دیگرش هم صریحاً به تأثیر ویتگنشتاین بر آراء فلسفی اش اعتراف می کند.

□ شما درباره ویتگنشتاین اول و رساله منطقی - فلسفی او و

شرح هاورد ماونس نکاتی را اشاره کردید. حالا به اجمال به ویتگنشتاین دوم با پژوهشهای فلسفی اش و در مورد تفاوت او با ویتگنشتاین اول توضیحاتی بفرمایید؟

■ ویتگنشتاین در رساله می گوید: زبان تصویر واقعیت است. این را به صورت یک حکم جزمی (dogma) بیان می کند و دلیلی برای آن نمی آورد.

□ ویتگنشتاین در بیان این حکم ایده های چه کسی را دنبال می کند؟

■ دنبال کار کسی نیست. شاید بتوان گفت که این حکم ریشه در نظریه مطابقت صدق Correspondence Theory of Truth دارد. راسل ممکن بود این مطلب را به صورت یک فرضیه (مانند فرضیات علوم تجربی) بیان کند، ولی ویتگنشتاین می گوید اگر قرار است که زبان



هاورد ماونس تفهیم مطلب به دانشجوست و با بیان خیلی ساده تری گفته است. یادم هست که خیلی از دانشجویان انگلیسی می گفتند شرح انسکوم از خود رساله ویتگنشتاین دشوارتر است. شرح ماونس ساده ترین شرحی است که به رساله نوشته شده است. کلاسهای ماونس هم واقعاً جذاب بود و من خیلی استفاده می کردم. اخیراً نامه ای هم به من نوشته است که انشاءالله در چاپ دوم کتاب، بدان اضافه و منتشر خواهد شد.

□ ماونس الان هم در دانشگاه ویلز است؟

■ بله، با من هم معاشرت داشت. همانطور که گفتیم او با یک واسطه به ویتگنشتاین می رسد، به واسطه رش ریس. ویتگنشتاین،

معنی داشته باشد، جز این نمی تواند باشد، یعنی این موضوع را به عنوان یک حکم جزمی عنوان می کند.

□ یعنی از نظر ویتگنشتاین می توانیم بگوییم زبان، تصویر واقعیت است؟

■ بله! قضیه ای معنی دارد که تصویر واقعیت باشد بقیه قضایا بی معنی اند، چون خبری از واقعیت عینی نمی دهند. شما می گوید اسید سولفوریک با سود ترکیب می شود و سولفات دو سود می دهد. این خبر یا صادق است یا کاذب، ولی گزاره ای منطقی مانند «یا باران می بارد یا نمی بارد» همیشه صادق است. پس خبری از عالم نمی دهد. به نظر او گزاره های منطقی و ریاضیات، همانگونی هایی تهی از مضمون عینی و محتوای تجربی اند. مثلاً با آب و تاب به ما می گویند، «حمل شی بر نفس خود ضروری است» و ادعا می کنند که یکی از کلی ترین قوانین هستی عینی است. ویتگنشتاین می گوید: حرفی از این بی معنی تر نیست. وقتی می گوئیم «گاو، گاو است» خبری از عالم نمی دهیم.

در کل فلسفه ویتگنشتاین دو مسئله عمده داریم: رابطه زبان با واقعیت چیست؟ رابطه زبان با ذهن چیست؟ در اینجا در جواب سؤال اول می گوید: زبان تصویر واقعیت است.

می خواهد مرز سخن با معنی و بی معنی را تعیین کند. اگر قضیه ای تصویر واقعیت باشد با معنی است وگرنه مهمل است. بدین طریق شما فقط قضایای علوم تجربی و قضایای تجربی عرفی را دارید. بقیه قضایا معنی ندارند. قضایای منطقی و ریاضیات که همانگونی اند و به اعتبار اینکه حرفی از عالم نمی زنند مهمل اند. علت ضرورت منطقی و ریاضیات هم این است که خبری از عالم واقع نمی دهند، منتها مزخرف نیستند. من مزخرف را در برابر gibberish گذاشته ام. مثلاً «جینگ جانگ جونگ» با « $2+2=4$ » فرق دارد؛ اولی مزخرف و دومی بی معنی است. اینجا پارادوکسی پیش می آید. می گویند که: تو می گویی فقط قضایایی معنی دارند که تصویر واقعیت باشند و بدین طریق اخلاق و زیبایی شناسی و مذهب و منطقی و ریاضیات را بی معنی می دانی - تهی از مضمون عینی می دانی. حالا تکلیف این حرفهایی که از اول تا آخر رساله منطقی - فلسفی زده ای چی می شود؟ اینها تصویر واقعیت که نیستند، توتولژی هم که نیستند، پس مهمل اند. اینجا آن استعاره معروف را می گوید: «گزاره های رساله مانند نردبانی است که ما را به بام فهم معضلات فلسفی می کشاند.» وقتی به بام برآمده ایم، نردبان را با لگد کنار می زنیم، البته، این یک استعاره است. دیگران هم چنین گرفتاری ای دارند. مثلاً اگر از حلقه وینها بپرسید «چرا اصل تحقیق پذیری تجربی شما را بپذیریم؟» شما که این اصل را ثابت نمی کنید. اگر توصیه است که ما توصیه دیگری مطرح می کنیم، می بینیم که جواب قانع کننده ای ندارند. ویتگنشتاین راه استعاره را برای فرار از این مخمصه پیش می کشد.

بدین ترتیب همه حرفهای ویتگنشتاین در رساله بی معنی یا به قول بعضی از استادان مهمل محض (utter nonsense) است. به نظر من این پارادوکس است که ویتگنشتاین را به فلسفه دومش می کشاند. در اینجا یادآوری نکته ای بجاست. ویتگنشتاین برداشت خاصی از «فلسفه» دارد. فلسفه را یک فعالیت می داند و بعداً عرض می کنم که از این نظر، درست در نقطه مقابل کواین است. به باور او شما در فلسفه هیچ اطلاع یا علم تازه ای کسب نمی کنید. فلسفه به روانکاوی می ماند. همانطور که روانکاو عقده روانی بیمار را می گشاید و راحتش می کند، فیلسوف هم به کسی که منطقی زبان را نمی فهمد، نشان می دهد که بعضی از واژه هایی که به کار برده، بی معنی است و

بدین ترتیب او را از گیجی و مهمل گویی نجات می دهد. وظیفه فیلسوف فقط ایضاح و روشننگری است.

□ تا اینجا صحبت از فلسفه اول ویتگنشتاین بود، حالا ویتگنشتاین دوم چه تغییراتی پیدا می کند؟

■ این مقدمات را عرض کردم که روشن شود چرا وی تغییر جهت داده است. بعضی گفته اند که ویتگنشتاین در ۱۹۲۸ به جلسه سخنرانی براور (Brower) - فیلسوف و ریاضی دان معروف هلندی - رفت و تحت تأثیر او به کمبریج برگشت. بعضی هم گفته اند که فرانک رمزی (Ramsey) باعث تحول فکری او شد، ولی این قصه ها را نمی توان باور کرد. به نظر می رسد که علت عمده بازگشت او همان پارادوکس رساله است. البته علت اینکه از اول کمبریج را رها کرد و



رفت به باغبانی در آن صومعه پرداخت این بود که می گفت: دیگر مسئله ای نیست که من حل کنم، چون همه مسائل اساسی فلسفه را در رساله حل کرده ام. پس از تحول فکری اش، نظریه تصویری زبان را کنار گذاشت و گفت زبان یکی از کارهایش این است که تصویر واقعیت باشد. زبان مانند یک ابزار است که می توانید به طرق مختلف از آن استفاده کنید. در آنجا می گفت شما باید زبان را بکاوی تا به ژرف - ساخت آن برسید، تا به قضایای اتمی برسید. این قضایای اتمی هستند که تصویر امر واقع اتمی اند، نه هر قضیه ای. مثل اینکه زمین را می کنید تا به جایی می رسید که دیگر نمی توانید جلوتر بروید، به صخره ای می رسید و به اصطلاح بیلتان برمی گردد. بدین ترتیب در فلسفه اولش، بنیادگراست، می خواهد به بنیاد زبان برسد. تحقیقات فلسفی را با نقل قولی از آگوستین قدیس شروع می کند. از دیدگاه آگوستین

تقابلی بین زبان و واقعیت هست. اینکه زبان در مقابل واقعیت است، حرفی است که راسل هم گفت. خودش نیز در رساله همین رأی را داشت، ولی در تحقیقات رابطه زبان و واقعیت را رابطه‌ای درونی می‌انگارد، نه رابطه‌ای بیرونی.

این لب‌مطلبی است که ویتگنشتاینی‌ها را بر آن می‌دارد که ادعا کنند که ویتگنشتاین به سیصد سال سلطه معرفت‌شناسی بر اذهان متفکرین خاتمه داده و معنی‌شناسی را جایگزین آن کرده است. گرفتاری به صورت بارزی از زمان دکارت شروع شده بود. فیلسوفان کلاسیک انگلیسی نیز نتوانستند آن را حل کنند. بارکلی گفت: «وجود داشتن مدرک بودن است.» ما به ارسامات و انطباعات ذهنی خود علم حضوری و بی‌واسطه داریم. به وجود و ماهیت عالم خارج علم قطعی نداریم. ممکن است من اکنون خواب باشم. این مثالی است که دکارت زد و بعد راسل در مسائل فلسفه و سایر آثارش تکرار کرد. حتی کانت در مقدمه فقد خود ناب گفت این یک رسوایی است که فلاسفه هنوز نمی‌توانند وجود عالم خارج را اثبات کنند. حالا ویتگنشتاینی‌ها نظیر پروفیسور دیلمن می‌گویند ویتگنشتاین این مسئله را حل کرده است. عنوان کتاب اخیر او که به تازگی منتشر شده است، انقلاب کپرنیکی ویتگنشتاین (Wittgenstein's Copernican Revolution) است. به نظر او انقلاب کپرنیکی ویتگنشتاین این معضل سیصد ساله را حل کرده است.

□ در واقع انقلاب کپرنیکی ویتگنشتاین در پژوهشهای فلسفی بوده است؟

■ بله پژوهشهای فلسفی و درباره یقین، هر دو کتاب معرفت‌شناسی ویتگنشتاین بیشتر در این کتاب دوم مطرح شده است. تا دو روز قبل از درگذشتش روی آن کار می‌کرد. می‌دانست که سرطان غیر قابل‌علاجی دارد و به زودی می‌میرد ولی از عشق و علاقه‌اش دست برنمی‌داشت. نورمن ملکم (Malcolm, N.) رسماً شاگرد مور بود، ولی در کلاسهای ویتگنشتاین هم شرکت می‌کرد. ویتگنشتاین در اواخر عمرش در امریکا، مهمان ملکم بود و این کتاب را در جواب سؤالات ملکم نوشت.

□ با توجه به مطالبی که گفتید ویتگنشتاین و کواین در حوزه معرفت‌شناسی چه تفاوت‌هایی با هم داشتند؟ چگونه از راسل تأثیر پذیرفته‌اند؟ تفاوتشان از نظر معرفت‌شناسی به چه شکل است؟

■ کواین با خواندن آثار راسل به فلسفه روی آورد رساله‌اش درباره مبانی ریاضیات (Principia Mathematica) وایتهد و راسل بود. از طرفی شاگرد کارنپ است و خود کارنپ تحت تأثیر راسل. پس این تأثیرپذیری مضاعف می‌شود. ویتگنشتاین هم که رسماً شاگرد راسل بود تحت تأثیر کتاب اصول ریاضیات (The Principles of Mathematics) راسل و بنا به توصیه فرگه، به سراغ راسل رفت.

ویتگنشتاین و کواین هر دو با مطالعه آثار راسل، فلسفی شدند، ولی دو راه کاملاً متباین را پیش گرفتند. کواین، فلسفه را فلسفه علم می‌داند و منظورش هم از فلسفه علم، معرفت‌شناسی طبیعی است. به نظر او ما به فلسفه می‌پردازیم که هستی را بشناسیم؛ به عبارت دیگر فلسفه جز معرفت‌شناسی چیزی نیست. راسل هم به اعتباری همین عقیده را داشت و کتاب تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین را مزخرف می‌دانست. ویتگنشتاین می‌گوید ما در فلسفه هیچ مسئله اصیلی نداریم. غوامض فلسفی، مسائل کاذب یا شبهه مسئله‌ها هستند. اگر ما منطق زبان خود را بفهمیم می‌بینیم که مسائل معرفت‌شناختی محو می‌شوند. راسل و کواین می‌گویند اگر در فلسفه مسئله اصیلی نیست،

چه ضرورتی دارد که ما عمرمان را برای آن تلف کنیم. می‌بینیم که حتی تلقی آنها از مفهوم «فلسفه» کاملاً با برداشت ویتگنشتاین متباین است.

□ مشخصه‌های اینها را در این مغایرتشان، اگر بخواهیم در حوزه معرفت ریاضی مطرح کنیم چه می‌گوییم؟

■ ویتگنشتاین در فلسفه دومش نمی‌گوید که گزاره‌های ریاضی توتولژی هستند. می‌گوید قاعده یا معیارند. شما معیار را با معیار نمی‌توانید اندازه بگیرید. بدون متر، بدون معیار هم نمی‌توانید طول اتاق را اندازه بگیرید. اگر ما نقش ریاضیات را در زبان بفهمیم می‌بینیم که مشکلات معرفت‌شناختی قضایای ریاضی منحل می‌شوند. گزاره‌های ریاضی معیارند، بدون آنها ما نمی‌توانیم دست به تجربه بزنیم. در اینجا، ویتگنشتاین سؤال را جواب نمی‌دهد بلکه به اصطلاح آن را منحل می‌کند. جمله مشهوری در تحقیقات فلسفی دارد که می‌گوید «جادوی زبان اندیشه ما را به بند کشیده است. وظیفه فیلسوف این است که این بند را باز کند.»

□ کواین در رابطه با منطق چه می‌گوید؟

■ از نظر ویتگنشتاین قضایای منطق و ریاضی با قضایای علوم تجربی اختلاف ماهوی دارند. قضایای علوم تجربی صدق‌پذیر و کذب‌پذیرند. ولی قضایای منطق و ریاضیات مشمول صدق و کذب نمی‌شوند، چون قاعده یا معیارند. کواین منکر اختلاف ماهوی این قضایاست. او کل گراست و می‌گوید هیچ قضیه منفردی در نظام فکری ما بار تجربی مخصوص به خود ندارد. کل نظام، بار تجربی دارد. اینطور نیست که قضایای منطق و ریاضیات تهی از مضمون عینی و محتوای تجربی باشند. در مواجهه با عالم عینی وقتی با مثال نقضی روبه‌رو می‌شویم، کل نظام مسئول است. برهان خلف چیزی جز این نمی‌گوید. شما وقتی در استنتاج خود به تناقض می‌رسید هر کدام از مقدمات را می‌توانید مسئول این تناقض بینگارید و آن را رد کنید. پس به زبان ساده، وقتی اینها را کنار هم می‌گذاریم می‌بینیم که کواین می‌گوید قضایای ریاضی دارای همان ماهیتی هستند که قضایای فیزیک دارند و ممکن است رد شوند، تکذیب یا تصدیق شوند. ویتگنشتاین می‌گوید این قضایا (قضایای ریاضی) معیارند، قاعده‌اند، قاعده را نمی‌شود گفت که صادق است یا کاذب.

□ آقای دکتر ظاهراً شما این کتاب معرفت‌شناسی را در دانشگاه صنعتی تدریس می‌کردید؟

■ بله منتهای با طول و تفصیل بیشتری.

□ نکته جالب این است که این کار یک تألیف محسوب می‌شود. چون در حوزه‌های فلسفه غرب بیشتر کارهای ما ترجمه بوده است. شما در حوزه فلسفه ریاضی جای چه پژوهشهایی را خالی می‌بینید یا خودتان چه کارهایی را در دست دارید؟ بعد از اینکه این کتاب را منتشر کردید، فکر می‌کنید چه حوزه‌هایی باید مورد توجه قرار گیرد؟

■ نظریه مجموعه‌ها. خودم در مورد طبیعت‌شناسی نظریه مجموعه‌ای کار می‌کنم. ترجمه کتاب روشهای منطق کواین هم زیر چاپ است. به نظر من فلسفه کواین باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد. فلسفه فیزیک و فلسفه ریاضیات علائق شخصی من هستند.